



## تاریخ شفاهی



### برش

(ا در آبادان بخشی به نام منطقه یواره و بریم بود که فضا سازی و خیابان کشی خوب و ویلاهای شیک و بزرگی داشت. همان معماری و شهرسازی که شمالی توانستید در انگلیس یا اروپا ببینید، در آنجا درست کرده بودند و دورش هم شمشاد‌های بسیاری قرار داشت. قسمت دیگر آبادان شامل احمدآباد، کوفیسه، ایستگاه هفت، خسروآباد و اطراف شهر منطقه کارگری، فقیر و محروم بود. سیستم آب و فاضلاب و تأسیسات برق و خیابان‌های این مناطق مشکل داشت و شبیه ویرانه‌ها بود. مردمش چه عرب و چه غیرعرب، فقیر بودند. در یک قسمت از آنجا کشاورزی می‌کردند و گوجه فرنگی و خیار و سبزی‌جات و مانند این کشت و زرع می‌کردند.

فایده‌ای ندارد. با تحلیلی که خودش و آقای حسین علم‌الهدی و آن نفر سوم کرده بودند، به این جمع‌بندی رسیده بودند که باید عملیات نظامی انجام دهند، ولی هدمفند باشد.

گروه منصورورون را علی شمخانی، محسن رضایی، محمد جهان آرا، نعمت بزازنده و دوسه تا از بچه‌های دیگر تشکیل دادند. منتها منصورورون به کار ترور نپرداخته بود و بیشتر کارهای فکری و نظری و روشنگری و اطلاعیه دادن و کارکردن روی جوان‌ها را انجام می‌داد. ما این‌ها را می‌دیدیم، ولی هیچ کدام‌ام در هیچ گروهی نرفته بودیم و نمی‌رفتیم برای اینکه واقعاً معلوم نبود چه است و چه کسانی در آن گروه‌ها هستند. لذا در بین گروه‌هایی که آن موقع تشکیل شده بودند، این دو گروه، یعنی منصورورون و موحدین گروه‌های فعالی بودند. موحدین خیلی فعال‌تر بود، برای اینکه بخش کار نظامی هم داشت و من از ریزه کارهای موحدین مطلع بودم. درست است که عبدالهادی کرمی همه چیز را کنار گذاشته و دیگر فعالیت نمی‌کند ولی به عنوان یک آدم جسور، شجاع و متدین، خصوصاً در زمان جنگ، خدمات بزرگی انجام داده است. منتها مورد بی‌مهری واقع شده، بنابراین به قم رفته است و راجع به صدر اسلام تحقیقات انجام می‌دهد.

تعدادی از مبارزان خوزستان از جمله آقایان گیاوش، رشیدیان، صدرهاشمی و عبدالهادی کرمی و جلیلی در مقطعی نزدیک سال‌های انقلاب احساس کردند که مسلح شدن تعدادی از بچه‌ها ضرورت دارد و استدلال‌شان این بود که باید شاخه نظامی اجرای فرامین امام خمینی تشکیل دهند. آن زمان پیدا کردن اسلحه کار بسیار مشکلی بود و به این راحتی امکان نداشت کسی بتواند اسلحه تأمین کند. بحث مطرح شد که کسی باید این اسلحه را از قم بیاورد. حاج حسن خلیلیان در خیابان چهارمردان قم یک شیرینی فروشی به اسم گامران داشت. کاری که انجام می‌داد این بود که اسلحه رولور کوچک را در پلاستیک می‌پیچید و در یک جاسازی می‌کرد، مردم که از تهران به آبادان می‌آمدند، یکی از سوغات‌شان شیرینی ترو و کیک تهران بود. چون تهران شیرینی‌های خوبی داشت، ولی آبادان غیر از یک شیرینی فروشی، که محصولاش خیلی خوب بود، شیرینی‌هایش خیلی بزرگ بود و کیفیت آن مثل تهران نبود. هر کسی از تهران به آبادان می‌آمد، اگر با ماشین بود که می‌توانست همراه خود شیرینی به آبادان بیاورد. اگر هم با هواپیما می‌آمد، می‌توانست جعبه شیرینی را داخل هواپیما ببرد و مشکلی نبود. یعنی شیرینی آوردن از تهران به آبادان عادی بود و در بین راه شک برانگیز نبود و توجه کسی یا مأموران را جلب نمی‌کرد؛ بنابراین قرار شد ما از همین روش اسلحه تهیه کنیم. حاج حسن خلیلیان این کار را انجام داده بود و گفته بودند یکی از بچه‌ها بیاید کبیک را که داخلش اسلحه است، بگیرد. باید کبیک طوری آورده می‌شد که کسی متوجه قضیه نشود. به من گفتند برو این کبیک را بیاور. آن اسلحه‌ها را که من آوردم، به عبدالهادی کرمی دادند. در واقع

قم در مسیر تهران به آبادان بود و این کار من جلب توجه نکرد و ظاهر عمل می‌کردند؛ یعنی احساس‌شان این بود که امام خط را روشن کرده است و اگر ما بنشینیم و نماشا کنیم

خیری بود. خانمش هم برای خانم‌ها جلسه برگزار می‌کرد. او با مادرخانم من نیز مرتبط بود. آنها عده‌ای از بچه‌های یتیم را زیر پوشش قرار داده بودند. یک وقتی راجع به این موضوع صحبت کردند و ما رفتیم و برای‌شان مواد غذایی بردیم. همان موقع دیدیم وضع‌شان خیلی بد است. در یکی از همین مراجعات هم با تعدادی از دخترچه‌های یتیم عکس یادگاری گرفتیم. بعد از این آشنایی، تصمیم گرفتیم غذاهایی را که در ماه رمضان به ما می‌دادند به اضافه غذاهایی که بچه‌های دیگر نمی‌خوردند، در سردخانه و یخچال دانشکده نگهداری کنیم و موقع افطار به آنجا ببریم. آن زمان دانشکده نفت به رفاه دانشجویان خیلی اهمیت می‌داد. علاوه بر صبحانه، ساعت ۱۰ هم شیرینی و کیک می‌دادند. ناهار، عصرانه و شام هم برقرار بود. در ایام ماه مبارک رمضان علاوه بر این وعده‌های غذایی، افطاری و سحری هم می‌دادند. هر کس می‌خواست روزه بگیرد، این امکان برای او فراهم بود. ما روزه می‌گرفتیم و صبحانه، ناهار، عصرانه و شام را مصرف نمی‌کردیم و آنها را بسته‌بندی می‌کردیم و برای بچه‌های یتیم احمدآباد می‌بردیم. کم‌کم حتی آنهایی که روزه خور بودند؛ چون حجم غذای زیاد بود، کمک می‌کردند و اواخر دوران دانشجویی شاید حدود ۲۰۰ نفر از بچه‌های یتیم را تحت پوشش قرار داده بودیم و تقدیه آنها را تأمین می‌کردیم.

آن اوایل با دوچرخه این‌کار را انجام می‌دادیم و بعد که حجم غذاها متخصصان را در شهر نگه دارد، خدمات ارائه می‌کرد. همین باعث می‌شد حتی در ایام نوروز هم از جاهای دیگر ایران برای گردش و تفریح به آبادان بیایند. از نظر تجاری هم آزادی‌هایی برای ورود کالاهای خارجی داده بودند و در بازار کویتی‌های آبادان اجناس خارجی از قبیل جای، ادکلن و شلوار چین فراوان و با قیمت ارزان بود. تقریباً مثل مناطق آزاد فعلی قیمت‌ها خیلی ارزان بود؛ بنابراین مردم برای خرید به آبادان می‌آمدند یا ساکنان آبادان خودشان می‌خریدند و برای اقوام و آشنایان خود به مناطق دیگر ارسال می‌کردند. این مسأله رونقی برای آمدن به آبادان و خرید کردن از آنجا به وجود آورده بود. به هر حال شهرهویت واحدی نداشت. در آبادان فرهنگ غالب آبادانی نظیر شهرهایی چون یزد و کاشان دیده نمی‌شود. اگر از کسی پرسیده شود پدرت کجایی است یا عاشورا کجا می‌روی یا عید کجا می‌روی؟ عقبه او را می‌شود فهمید که مثلاً اهل خرم‌آباد، ممسنی، اصفهان، مسجد سلیمان، شیراز یا آذربایجان است. جذابیت‌هایی که در تهران بود در آبادان هم با پشتیبانی شرکت نفت فراهم شده بود؛ مثلاً دو سینمای رکس و تاج و تئاتر و کافه و کاباره و خواننده هم در آبادان وجود داشت. با توجه به اینکه شرکت نفت در تهران بود، جشنواره‌هایی که در تهران برگزار می‌شد و امکاناتی که وجود داشت، با فاصله اندکی به آبادان هم می‌آمد؛ چون شرکت نفت از نظر مالی و امکانات وضع خوبی داشت.

### کمک به ایتام آبادان

قشر کارگر بودند و در خانه‌های کارگری که بین ایستگاه یک تا ایستگاه ۱۵ بود، زندگی می‌کردند. خانه‌های آنها هم معمولاً سوله‌ای بود که وسط این سوله را دیواری کشیده و قطعه بندی کرده بودند که هر قطعه دو تا اتاق و هال و حیاط کوچکی داشت که گوشه آن توالت و حمام بود. یک آشپزخانه دو متر در دو متر هم در آن ساخته بودند. این خانه‌های کارگری بدون کولر بودند و فقط یک پنکه داشتند. مرفهان هم آن زمان هرکدام چند کولر بزرگ گازی بزرگ و خوب جنرال داشتند که برق زیادی هم مصرف می‌کرد و برقش هم مجانی بود. البته ما هم در خوابگاه دانشکده کولر گازی داشتیم. ولی وقتی از خوابگاه اخراج شدیم و بیرون زندگی می‌کردیم، فقط پنکه داشتیم. آبادان از نظر فرهنگی هم ملغمه‌ای بود از افرادی که از جاهای مختلف، از جمله اصفهان، تهران، آذربایجان و ایل بختیاری به آنجا آمده بودند. تعدادی هم در دزفول و شوشتر به آن شهر مهاجرت کرده بودند. در واقع، آبادان هویتی شبیه کرج فعلی داشت که از اقوام مختلف برای کار در پالایشگاه، پتروشیمی و خدمات بندری آمده بودند و برخی هم کاسب بودند. خیلی از کاسب‌های بازار آبادان، اصفهانی یا آذری زبان بودند. از ساکنان آبادان تعدادی هم عرب بودند. یکسری آبادانی بودند که از قدیم به آن شهر مهاجرت کرده بودند و بیش از ۵۰ سال بود که در آبادان زندگی می‌کردند و بچه‌های‌شان در همان جا به دنیا آمده بودند، اما عقبه‌شان با یک یا دو نسل به اصفهان، شیراز، بهبهان و مسجد سلیمان برمی‌گشت. لهجه و گویش ادبیات و فرهنگ آبادانی همراه لغت‌هایی که آمیخته از لغات انگلیسی و فارسی بود، در آنجا رایج بود. ولی نکته خیلی مهم این بود که آبادان شهر زیبایی بود و خوب نگهداری می‌شد. شرکت نفت برای خیابان‌ها، فضای سبز، باشگاه‌ها و مراکز تفریحی هزینه می‌کرد و از آنجا که می‌خواست خارجی‌ها و متخصصان را در شهر نگه دارد، خدمات ارائه می‌کرد. همین باعث می‌شد حتی در ایام نوروز هم از جاهای دیگر ایران برای گردش و تفریح به آبادان بیایند. از نظر تجاری هم آزادی‌هایی برای ورود کالاهای خارجی داده بودند و در بازار کویتی‌های آبادان اجناس خارجی از قبیل جای، ادکلن و شلوار چین فراوان و با قیمت ارزان بود. تقریباً مثل مناطق آزاد فعلی قیمت‌ها خیلی ارزان بود؛ بنابراین مردم برای خرید به آبادان می‌آمدند یا ساکنان آبادان خودشان می‌خریدند و برای اقوام و آشنایان خود به مناطق دیگر ارسال می‌کردند. این مسأله رونقی برای آمدن به آبادان و خرید کردن از آنجا به وجود آورده بود. به هر حال شهرهویت واحدی نداشت. در آبادان فرهنگ غالب آبادانی نظیر شهرهایی چون یزد و کاشان دیده نمی‌شود. اگر از کسی پرسیده شود پدرت کجایی است یا عاشورا کجا می‌روی یا عید کجا می‌روی؟ عقبه او را می‌شود فهمید که مثلاً اهل خرم‌آباد، ممسنی، اصفهان، مسجد سلیمان، شیراز یا آذربایجان است. جذابیت‌هایی که در تهران بود در آبادان هم با پشتیبانی شرکت نفت فراهم شده بود؛ مثلاً دو سینمای رکس و تاج و تئاتر و کافه و کاباره و خواننده هم در آبادان وجود داشت. با توجه به اینکه شرکت نفت در تهران بود، جشنواره‌هایی که در تهران برگزار می‌شد و امکاناتی که وجود داشت، با فاصله اندکی به آبادان هم می‌آمد؛ چون شرکت نفت از نظر مالی و امکانات وضع خوبی داشت.

اخلاقی فاسد بودند، چپی بودند و از موضع تقریباً فیزیکی و قدرتی با بچه‌هایی که درس خوان بودند، برخورد می‌کردند که ما می‌گوییم نروید، شما باید اطاعت کنید، وگرنه در بین دانشجویان پخش می‌کنیم که شما ساواکی هستید. بنابراین قرار گذاشتند روز امتحان کسی در جلسه امتحان حاضر نشود و هرکس هم برود امتحان بدهد، با او برخورد شود. اگرچه ما رفتیم، اکثریت دانشگاه آن روز برای امتحان نیامدند و آن امتحان لغو شد. رئیس دانشکده و بقیه، جلساتی را گذاشتند و پیگیری و ریشه یابی کردند و دیدند که تعدادی از دانشجویان مانع می‌شوند که بقیه بیایند امتحان بدهند. آنها به جای اینکه یک ماه امتحان را عقب بیندازند، با یک روز تأخیر دوباره امتحان را گذاشتند. این بار تعدادی از دانشجویان، از جمله من رفتیم و امتحان دادیم؛ چون دیدیم کسانی که مدعی این کار هستند منطقی برای کارشان ندارند. دو دسته شده بودیم. تعدادی از بچه‌های مسلمان، که ما بودیم و ده پانزده نفری می‌شدیم، رفتیم امتحان دادیم. نمرات ما هم خیلی خوب بود و هیچ دلیلی نداشتیم که امتحان ندهیم. کسانی که عموماً سردسته این کار بودند، چند تا از بچه‌های چپی بودند که یکی دو تا از آنها هم بعد از انقلاب اعدام شدند. اینها با انگیزه‌های سیاسی می‌خواستند بچه‌های مسلمان را زیر بلیت خودشان داشته باشند و فضا و جو عمومی دانشکده را مدیریت کنند. ما بدون اینکه بخواهیم رنگ و بوی سیاسی به آن کار بدهیم، گفتیم استدلال شما قوی نیست. شما می‌گویید امتحان ندهیم، اما برای این مسأله دو تا راه پیش رو داریم؛ یا اینکه باید برویم با رئیس دانشگاه صحبت کنیم و بگوییم دانشجویها نرسیده‌اند و زمان امتحان را عقب بیندازید یا اینکه بپذیرید چون خود شما درس نخوانده‌اید و گرفتاری داشتید، مرخصی بگیرید و امتحان ندهید. اینکه هوس کرده‌اید امتحانات را عقب بیندازید، نمی‌شود. باید استدلال قوی داشته باشید. شکستن چند تا بشقاب و لیوان و اینها هم دلیل نمی‌شود. خوب چند تا نو می‌خریم و جای‌شان می‌گذاریم. دانشکده را به هم نزنید و بروید مقررات را رعایت کنید. این باعث شد که بعد از ما ده پانزده نفر، بالای هشتاد نفر دیگر هم روز بعد رفتند و امتحان دادند. بعد از آن، با کسانی که نیامده و شیطنت کرده بودند و عمدتاً هم چپی بودند، برخورد شد. ساواک آنها را گرفت و یکی دو هفته بعد با تضمین‌های سنگین آزاد کرد.

### ویژگی‌های آبادان

در آبادان بخشی به نام منطقه یواره و بریم بود که فضا سازی و خیابان کشی خوب و ویلاهای شیک و بزرگی داشت. همان معماری و شهرسازی که شمالی توانستید در انگلیس یا اروپا ببینید، در آنجا درست کرده بودند و دورش هم شمشاد‌های بسیاری قرار داشت. قسمت دیگر آبادان شامل احمدآباد، کوفیسه، ایستگاه هفت، خسروآباد و اطراف شهر منطقه کارگری، فقیر و محروم بود. سیستم آب و فاضلاب و تأسیسات برق و خیابان‌های این مناطق مشکل داشت و شبیه ویرانه‌ها بود. مردمش چه عرب و چه غیرعرب، فقیر بودند. در یک قسمت از آنجا کشاورزی می‌کردند و گوجه فرنگی و خیار و سبزی‌جات و مانند این کشت و زرع می‌کردند. عده‌ای هم باغ‌دار بودند و نخلستان داشتند. در واقع شهر ملغمه عجیبی بود از عده‌ای کاملاً مرفه که شامل مدیران و کارشناسان ارشد صنعت نفت، اعم از ایرانی و خارجی بودند که خانه‌های بزرگ و خودروهای خوب داشتند و از باشگاه، سینما، امکانات رفاهی و وسایل ورزشی از قبیل اسب‌دوانی و قایق‌رانی برخوردار بودند و عده‌ای که



### در زمان دانشجویی یک

### بار به علت اعتصاب

### بازداشت و به سه ماه و

### ۱۷ روز زندان محکوم

### شدم. اعتصاب ما علیه

### دختر دانشجویی بود که

### بدون کنکور و مصاحبه

### وارد دانشکده شده بود.

### فکر می‌کنم اسمش

### خانم شهریاری بود. این

### خانم ظاهراً از وابستگان

### یکی از مقامات سیاسی

### و امنیتی کشور بود

### و اسمش در بین

### پذیرفته شدگان آن سال

### نبود؛ چون کنکور که

### برگزار می‌شد، اسامی

### قبولی‌ها اعلام می‌شد



گفتن نداشتیم چون کاری نکرده بودیم. اعتراض ما این بود که چرا یک نفر را بدون کنکور در دانشکده نفت پذیرفته‌اند و همه دانشجویان حرف‌شان با هم یکی بود. آنها سؤال می‌کردند چرا امتحان ندادید؟ چرا شیشه شکستید؟ چرا سر کلاس نرفتید؟ با تهدید سعی می‌کردند برای‌مان پرونده سازی و سپس ما را از تحصیل محروم کنند. در آن مدت تعدادی را آزاد کردند؛ چون آنها جز اینکه نرفته بودند امتحان بدهند و جز اینکه تحصن کرده بودند، کار دیگری انجام نداده بودند. اما برای تعدادی از جمله خود من که برای بیرون کردن این خانم برنامه‌ریزی کرده بودند، نامه‌نگاری‌هایی انجام داده و اطلاعیه‌هایی منتشر کرده بودند، سه ماه زندان نوشتند و آنها را به شهرپاتی منتقل کردند. در آنجا همه را در یک سالن و خیلی تحقیرآمیز نگهداری کردند و بعد به زندان اهواز منتقل کردند. بعد از سه ماه هم همه را آزاد کردند. واقعاً هم کسی جرمی بجز اعتراض به ورود یک نفر بدون کنکور به دانشکده نداشت. همه هم فکر می‌کردند کارشان درست است؛ چون فکر می‌کردند که امتحان، کنکور و انتخاب نخبه مهم است و اگر

گفتن نداشتیم چون کاری نکرده بودیم. اعتراض ما این بود که چرا

یک نفر با पार्टी وارد شود، این مسأله ارزش دانشکده را از بین می‌برد. بعد از سه ماه که به دانشکده برگشتیم، خوابگاه هم برقرار شد، ولی ما را که جزو آن لیست سیاه بودیم، دیگر به خوابگاه راه ندادند. ما هم تا پایان تحصیل دیگر به خوابگاه نرفتیم و خانه‌ای اجاره کردیم. اولین خانه اجاره‌ای من و چند نفر دیگر، پهلوی حسینی اصفهانی‌ها بود که آن را هم از ما پس گرفتند. بعد هم رفتیم و خانه دیگری در ایستگاه ۱۵، نزدیک مسجد پیروز آبادان اجاره کردیم. آنجا خانه کارگری بود و چهار نفر در آن خانه بودیم و درس می‌خواندیم تا فارغ التحصیل شدیم.

### شرکت نکردن در اعتصاب دوم

اعتصاب دوم، اعتصابی بود که چپی‌ها از تهران به تعدادی از دانشجویان دانشکده نفت که در خط آنها بودند، دستور داده بودند تا دانشکده نفت را به تعطیلی بکشانند. اعتصاب از آنجا شروع شد که در دانشکده چند امتحان سخت برگزار کردند و تعدادی از دانشجویان که درس نخوانده بودند و سیاسی هم بودند، در رستوران جمع شدند و گفتند که باید این امتحانات را به هم بزنیم. در آنجا

### ماجرای چپی‌ها در دانشکده نفت آبادان

این بار تعدادی از دانشجویان، از جمله من رفتیم و امتحان دادیم؛ چون دیدیم کسانی که مدعی این کار هستند منطقی برای کارشان ندارند. دو دسته شده بودیم؛ تعدادی از بچه‌های مسلمان، که ما بودیم و ده پانزده نفری می‌شدیم، رفتیم امتحان دادیم. نمرات ما هم خیلی خوب بود و هیچ دلیلی نداشتیم که امتحان ندهیم. کسانی که عموماً سردسته این کار بودند، چند تا از بچه‌های چپی بودند که یکی دو تا از آنها هم بعد از انقلاب اعدام شدند. اینها با انگیزه‌های سیاسی می‌خواستند بچه‌های مسلمان را زیر بلیت خودشان داشته باشند و فضا و جو عمومی دانشکده را مدیریت کنند. ما بدون اینکه بخواهیم رنگ و بوی سیاسی به آن کار بدهیم، گفتیم استدلال شما قوی نیست. شما می‌گویید امتحان ندهیم، اما برای این مسأله دو تا راه پیش رو داریم؛ یا اینکه باید برویم با رئیس دانشگاه صحبت کنیم و بگوییم دانشجویها نرسیده‌اند و زمان امتحان را عقب بیندازید یا اینکه بپذیرید چون خود شما درس نخوانده‌اید و گرفتاری داشتید، مرخصی بگیرید و امتحان ندهید.



### برش